

فرهنگ‌شناسی در سفرنامه ابن بطوطه در قرن هشتم*

سید محمد ثقفی**

چکیده

سفرنامه‌ها متونی هستند که با رویکرد تاریخی به ثبت مشاهد‌های خود در دو حیطه مسائل جغرافیایی و فرهنگی پرداخته‌اند. این متون که در بسیاری از موارد با تحلیل‌هایی نیز همراه است، داده‌های تاریخی فراوانی را برای بررسی‌های جامعه‌شناختی در اختیار پژوهش‌گران قرار می‌دهد که در دوره کنونی مورد غفلت قرار گرفته است. در این نوشتار به بررسی فرهنگ جوامع اسلامی از منظر ابن بطوطه پرداخته‌ایم. وی علاوه بر بررسی شهرها و اماکن مقدس و مدارس، به توصیف و تحلیل فرهنگ اقوام نیز پرداخته است. بررسی شیوه زندگی عرفا و متصوفه، نگاهی انتقادی به ابن تیمیه، تحلیل دقیق تعاملات سیاهان تانزانیا و آیین سوزاندن زنان در هند، از جمله مسائلی است که ابن بطوطه به آن‌ها پرداخته است.

کلیدواژگان: سفرنامه، رحله، ابن بطوطه، اندیشه اجتماعی، تاریخ اجتماعی.

*. تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۰۷/۱۷ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۱/۰۵.

** استادیار جامعه‌شناسی دین، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکز
Sf.saghafi@gmail.com

مقدمه

قرآن اولین کتابی است که از دو «رحله» و مسافرت قریش در زمستان و تابستان سخن می‌گوید. به یقین این دو «رحله» و مسافرت برای تجارت انجام می‌گرفت. مردم مکه تجارت پیشه بودند. هر سال کالای تجاری و بازاری خود را در کاروان‌های تجاری از یمن به شام می‌بردند و دوباره از شام به یمن بار سفر می‌بستند. «إِلَافُ قُرَيْشٍ * إِيْلَافُهُمْ رَحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش، آیه ۱-۴).

اما پس از آن که اسلام استقرار یافت و حتی به صورت امپراطوری درآمد و مراکز علم و تعلیم گسترش یافت و حوزه‌های علمی در بیشترین شهرهای کشور اسلامی تشکیل شد، مسلمانان به فراگیری علم، بار سفر بستند و رنج سفر را برای یادگیری علم بر خود هموار ساختند.

شرق و غرب جهان اسلام با هم‌دیگر در ارتباط بودند. طلاب علم از بغداد به دمشق می‌رفتند و از دمشق به بخارا سفر و از تونس به قاهره و از قاهره به شهر فاس (تونس) عزیمت می‌کردند. به یقین سفرنامه‌های ناصر خسرو و احياناً مسافرت‌های امام محمد غزالی و رحلت او از خراسان و اقامتش در بغداد و تدریس در نظامیه بغداد، از همین نوع اقدام‌ها بوده است.

از طرف دیگر، حج و زیارت کعبه مشرفه برای ثروتمندان و واجدان شرایط حج، یک واجب شرعی بود که هر سال هزاران مسلمان با پای پیاده از راه‌های دور قصد زیارت بیت‌الحرام را می‌کردند و سفر، سرگذشت، دیدنی‌ها و مشاهد‌های خود را در طول سفر به نگارش درمی‌آوردند که «سفرنامه» ابن جبیر از نویسندگان قدیم و «خسی در میقات» جلال آل احمد از بهترین نمونه‌های این نوع ادبیات سفرنامه‌نویسی است.

البته انگیزه سفر به حج ابن جبیر و «رحله» او بسیار قوی بود؛ زیرا او فقیهی صاحب‌نظر و ادیبی با فضل بوده است (نقولا، بی‌تا، ص ۱۶۷). ابوالحسن مسعودی نیز از دانشمندان قرن سوم با انگیزه جهان‌گردی و سیر در زمین، سفر خود را آغاز کرد و تجربه‌های علمی فراوانی از این راه به دست آورد. مسعودی مانند ابن بطوطه، بیشترین

شهرهای دنیای اسلام را دیده است. از فیروز فارس تا هند، سرنندیب (سیلان) چین، ماداسکار، عمان، بلاد شام و مصر را زیر پا گذاشته و سرانجام در سال ۳۴۵ هجری در اسکندریه به درود حیات گفته است (همان، ۱۵۳). اما مشهورترین شخصیتی که در این میان، نظر دانشمندان را به خود جلب کرده و کتاب او «رحله ابن بطوطه» از منابع تاریخی و جغرافی و شناخت فرهنگ ملل اسلامی به حساب آمده است، محمد بن عبدالله اللواتی طنجه‌ای (تونس) مشهور به ابن بطوطه و کتاب او «تحفة النظار فی غرائب الامصار» است. در این مقاله با تأکید بر کتاب رحله ابن بطوطه، وضع فرهنگی جوامع اسلامی در آن عصر و احتمالاً شناخت آداب و رسوم ملل مسلمان و غیرمسلمان را بررسی می‌کنیم. به این معنا که موارد توجه او به چه موضوعاتی بیش‌تر بوده و با چه کسانی و گروه‌هایی ملاقات نموده و چگونه موضوعات دیدنی‌های خود را فهمیده و تفسیر کرده و آن را به خواننده خود عرضه داشته است.

شرح حال ابن بطوطه

ابن بطوطه (محمد بن عبدالله اللواتی طنجی) در روز دوشنبه ۱۷ رجب سال ۷۰۲ هجری در شهر طنجه از شهرهای تونس در خانواده‌ای متوسط تولد یافت. او در خانواده مذهبی خود، اصول و آداب اسلامی را فراگرفت. قرائت قرآن و خطنویسی و علم فقه آموخت و با شعر و ادبیات عرب آشنا شد. در ۲۱ سالگی عازم زیارت بیت‌الله الحرام گشت و به نظر می‌رسد که در ابتدای سفر خود، فقط می‌خواست مکه برود و زیارت کعبه را به‌جای آورد (حرب، ۱۹۸۷، ص ۸). او نخست به تنهایی عازم سفر شد و تحصیلات خود را ناتمام گذاشت و در طول سفر به تکمیل تحصیلات خود پرداخت؛ البته بیشتر عادت مردم مغرب عربی چنین بوده است. ابن بطوطه فقیهی اسلام‌شناس بود و به علم حدیث و فقه شافعی تسلط داشت و چندین مرتبه در طول سفر خود در هند (دهلی) و همین‌طور در جزایر مالدیو به منصب قضاوت انتخاب گردید.

از خلال مطالعه سفرنامه ابن بطوطه چنین فهمیده می‌شود که او به تصوف تمایل داشت و در اکثر شهرها به سراغ اهل تصوف رفته و از کرامات آن‌ها سخن می‌گوید. او چندین بار در مصر و دیگر کشورها، خرقة اهل تصوف را پوشیده و به زاویه و خانقاه

رفته و به عبادت پرداخته است. ابن بطوطه در سفرنامه خود، از آداب و رسوم و فرهنگ ملت‌های اسلام سخن گفته و اوضاع اجتماعی - اقتصادی و دینی آن‌ها را به دقت مطالعه کرده است.

مردی شجاع که در سختی‌ها و ناملایمت‌های زمان، تحمل فراوان داشته است. ابن بطوطه بعد از ۳۲ سال مسافرت، با بیشتر پادشاهان کشورهای اسلامی ملاقات کرده و سرانجام به کشور مغرب بازگشته است و به درخواست سلطان ابوعبدالله مرینی (۷۵۴ق) از پادشاهان بنی مرین مغرب به تحریر سفرنامه خود پرداخت و در سوم ذی‌الحجه سال ۷۵۶ق از نوشتن آن فارغ شده و آن را «تحفة النظار فی غرائب الاعصار» نامیده است.

اهم موضوعات

ابن بطوطه در سفرنامه خود به چندین موضوع اهمیت می‌دهد و این موضوعات به ترتیب در نظر او اهمیت فراوان دارند. ۱. اشخاص به‌ویژه عارفان و اصحاب تصوف؛ ۲. شهرها و جاهای دیدنی (اماکن مقدس)، قبور اولیا و صحابه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)؛ ۳. فرهنگ و آداب و رسوم مردمان دیار مختلف و نظام‌های دینی و قانونی و حقوقی آن‌ها.

۱. شخصیت‌ها

درست است که ابن بطوطه به هر شهری رسیده است، به دیدن پادشاه و امیران شتافته و از هدایا و مواهب آن‌ها برخوردار شده است؛ ولی شخصیت‌های مهمی که او دیده و در نظر او از احترام قابل توجهی برخوردار بوده‌اند، بیشتر اصحاب تصوف و آداب سلوک بوده و به مراسم عبادتی آن‌ها پرداخته است. می‌توان گفت ابن بطوطه نوعی به جامعه‌شناسی دینی - عرفانی پرداخته است و از فرق گوناگون عارفان مصری و ایرانی (شاذلیه، رفاعیه و دیگر گروه‌ها) سخن گفته است.

گرچه ابن بطوطه خود نیز تمایل به تصوف داشته؛ ولی در این داور، چنان افراط‌گر و خود فراموش کن و مرتاض و سخت‌گیر نبوده است، بلکه به لذت‌ها و خواست‌های مادی - رفاهی از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و احیاناً بهره‌گیری از غریزه جنسی و ازدواج بهره‌مند بوده است.

ابن خلدون دانشمند معاصر ابن بطوطه، تصوف معتدل و متعارف را پیش همه صحابه پیامبر، معروف دانسته است.

تصوف عبارت از پرداختن به عبادت خداوند و در حضور حضرت حق بودن است و اعراض و دوری از زخارف دنیا و زهد و پرهیزکاری از آن چه پیش مردم لذت به حساب می‌آید. مقام شهرت‌خواهی و ریاست‌جویی و خلوت به عبادت و ذکر و یاد خدا بودن. این چنین تصوفی پیش همه صحابه معروف بوده است (ابن خلدون، ۱۹۶۷، ص ۴۶۷).

وی بعد از عارفان، پادشاهان، عالمان دینی، قاضیان و داوران محاکم شرعی، مورد توجه ابن بطوطه است. ابن بطوطه از میان پادشاهان سلطان هند، محمد شاه تغلق را خیلی می‌ستاید و از بذل و مرحمت او و تقوای او زیاد تعریف می‌کند؛ چنانچه در حکومت محمد شاه، ابن بطوطه به مقام قاضی القضاتی در دهلی منصوب شده است. کتاب ابن بطوطه را می‌توان معجم و فهرست‌نامه پادشاهان، عارفان، عالمان دینی، فقها و سخن‌وران قرن هفتم و هشتم نامید.

۲. شهرها و اماکن مقدس و مدارس

دومین موضوع تعریف، شهرها، اماکن مقدس، مقابر و مساجد است. ابن بطوطه تعریف دقیقی از جزئیات جغرافیایی شهرها ارائه می‌دهد و از بنا و استحکام مساجد، خانقاه‌ها و مدارس، فاصله‌ها، مواد ساختمانی، نحوه و کیفیت زندگی در این شهرها سخن می‌گوید. جالب این که بیان می‌کند کدام میوه یا غذا پیش مردم شهری مشهور است یا طرفدار و طالب دارد.

۳. فرهنگ و آداب و رسوم

گرچه به‌طور کلی، اشاره به فرهنگ ملت‌ها در رحله ابن بطوطه مقداری کم‌رنگ است؛ ولی در عین حال، او به فرهنگ و آداب و رسوم ملت‌ها نیز اشاره می‌کند. مثلاً به سوزاندن زن همراه شوهر در هند (Saty) و لخت بودن وحشیان جاوه و سوماترا، اخلاق خوب و بد سیاهان آفریقا (مالی)، تبعیض طبقاتی در یمن و تشریفات مجالس عروسی آن‌ها، مانند طبقات هندی اشاره‌های با ارزشی دارد. ما به تناسب هر یک از این موارد را در این مقاله بحث خواهیم کرد.

روش ابن بطوطه

ابن بطوطه را نمی‌توان یک جهان‌گرد معمولی به حساب آورد. او به دقت روش‌های علمی را در وصف فاصله‌ها، شهرها و روش ایمانی را در مطالعه احوال عارفان بررسی کرده است. اشاره به این دو نکته دارای اهمیت است:

۱. روش علمی

ابن بطوطه هر موضوعی را مطالعه کرده، آن را به روش علمی دقیق سنجیده است. او فاصله شهرها را با معیارهای زمان خود، فرسخ، ذراع، روز، ماه می‌سنجد. وقتی مسجدی یا مناره‌ای را توصیف می‌کند، ابعاد آن را با «وجب» (معیار متعارف زمان) توضیح می‌دهد یا وقتی از برخی شگفتی‌ها و خوارق عادات سخن می‌گوید، آن را با نگاهی تردیدآمیز نقل می‌کند یا می‌گوید که این سحر بوده و دروغ است.

۲. روش «ایمان»

از آن‌جا که ابن بطوطه گرایش‌های صوفی‌گرایانه دارد، وقتی از کرامات اولیا حرف می‌زند، تعبیری که بیان می‌کند نشان از «تجربه دینی» و «عرفانی» او دارد که نشان می‌دهد به این «معرفت» سخت ایمان داشته است.

اگر بخواهیم روش مطالعاتی ابن بطوطه را ترسیم کنیم، می‌توانیم بگوییم او علاوه بر جغرافیا و جهان‌گردی تاریخی، به نوعی جامعه‌شناسی عرفانی و فرهنگ‌شناسی ملت‌ها را مورد مطالعه قرار داده است.

شبیه آنچه در مطالعات علم انسان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی و کتاب *شاخه زرین* جیمز فریزر یا *سفرنامه‌ها* و گزارش‌های مسیونرها و جهان‌گردانی مثل ویلیام رابرتسون اسمیت و جان پینگرتن و کتاب‌های کلاسیک رشته مردم‌شناسی توجه دانشجوی علوم انسانی را به خود جلب می‌کند؛ با مطالعه *سفرنامه ابن فضلان* ۲۹۵ - ۳۲۰ هـ و *سفرنامه ابن بطوطه* نیز قابل دست‌یابی است (فریزر، ۱۳۶۸، ص ۲۲ - ۱۸).

در این مقاله به برخی موضوعات ابن بطوطه در تعریف شهرها و مساجد، مانند مسجد اسکندریه، مسجد اموی و مسجد الاقصی؛ آداب صوفیان شاذلیه قاهره، رفاعیه، صوفیان اصفهان و مراسم خرقه‌پوشی آن‌ها، مثل عقاید ابن تیمیه در قرن هفت و هشت؛ تشریفات

در مراسم میهمانی طبقاتی پادشاه یمن؛ آداب و عادات سیاهان ماقدیشو - مالی؛ اخلاق سپاهیان کشور مالی و مراسم سوزاندن زنان در آداب هندیان اشاره خواهیم کرد. شاید توجه به ذخیره فرهنگی مسلمانان در زمینه‌های مختلف فرهنگی و ... مورد توجه دانشمندان و دانشگاهیان قرار گیرد و اندوخته‌هایی را که مستشرقان از ذخایر فکری و علمی مسلمانان با بازخوانی مجدد، به مسلمانان برمی‌گردانند و فرهنگ و سنت ترجمه‌ای زمان، مطالعه و ترجمه کتاب‌های مستشرقان را نهضت علمی می‌نامد، به ذخایر فرهنگی خود روی آورند و آن را احیا نمایند.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

انگیزه‌های سفر

ابن بطوطه می‌گوید: خروج و بیرون رفتن من از «طنجه» (تونس) محل تولدم در روز پنجشنبه، دوم ماه رجب ۷۲۵ هجری بود. می‌خواستم ابتدا حج بیت‌الله الحرام و زیارت قبر رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به‌جای آورم؛ اما تنها بودم و هیچ رفیقی که با مصاحبت او انس بگیرم، همراهم نبود یا جمعیتی یا عده‌ای که همراه آنان باشم، نصیبم نگردید. تنها انگیزه‌ای که داشتم، این بود که می‌خواستم با اراده و عزیمت و شوق و اشتیاق به زیارت این مشاهد شریفه بروم. تصمیم گرفتم که ترک یار و دیار کنم و از دوستان و خویشاوندان و زن و مرد جدا شوم. وطنم (طنجه) را ترک گفتم، چنان‌چه مرغان لانه خود را ترک گویند. پدر و مادرم هنوز زنده بودند؛ ولی درد فراق را چشیدم و رنج دوری و جدایی‌شان را تحمل کردم و آنان نیز به مانند من این احساس را داشتند، اما آن را تحمل می‌کردند. من در آن روز ۲۲ ساله بودم و در زمان پادشاهی ابوسعید عثمان بن یعقوب بن عبدالحق از سلسله بنی مرین (مغرب - ۷۳۱ق)، ابتدا به تلسان (الجزایر)، بجابه (الجزایر)، قسنطیه، بونه، سوسه، صفاقش، قابس و طرابلس رفته و هرات را پشت سر گذاشتم و در ابتدای ماه جمادی‌الاول به شهر اسکندریه رسیدم.

اسکندریه

اسکندریه حصاری محروس است و قطر (ناحیه‌ای) آشنا و مأنوس. دارای شأنی در میان شهرهاست. اساسی محکم دارد و بنیانی مستحکم. هر چه بخواهی زییاست و

محکم. آثار دین و دنیا را در خود جمع کرده. ذخایر ثروت را با لطایف معنا باهم گردآورده است. ساختمان‌هایش هم ضخیم و ستر است و هم محکم و استوار. اسکندریه از دور که نگاه می‌کنی، نورش و ابهتش چشم را خیره می‌کند و جلال و عظمتش می‌درخشد. زیبایی اسکندریه در مغرب عربی، زبان‌زد است. اسکندریه همه زیبایی‌ها را در خود جمع کرده، چهارراه مشرق و مغرب است. هرگونه ابداع و نوگرایی را تصور کنی، در اسکندریه وجود دارد و هر ظرافت و هنرنمایی را گویی، به اسکندریه می‌رسد. مردم درباره اسکندریه زیاد سخن گفته‌اند و نوشته‌اند و در عجایب و شگفتی‌هایش چندین دفتر به وجود آورده‌اند و در وصف آن به شگفتی افتاده‌اند. این‌جا کافی است آن‌چه را که ابوعبید البکری در کتابش «المسالك و الممالك» به سطور آورده است، بخوانی و لذت ببری!

ساختار اسکندریه

شهر اسکندریه چهار دروازه دارد: ۱. دروازه سِدْره، به طرف مغرب (تونس) می‌رود؛ ۲. دروازه رشید؛ ۳. دروازه بحر (دریا)؛ ۴. دروازه سبز (الاخضر). دروازه سبز را فقط جمعه‌ها باز می‌کنند که مردم به زیارت قبور بروند. اسکندریه بندر جالب و بزرگی دارد. چنین بندرگاهی را در دیگر بندرگاه‌های دنیا ندیده‌ام؛ به جز بندر کولم و قالیقوت در هند، بندرگاه کفار در سراق بلاد ترکستان، بندرگاه زیتون در کشور چین (امروز بندر زیتون را تایچیون گویند).

در اسکندریه، مناره‌ای (گلدسته‌ای) دیدم، به سویش رفتم که از نزدیک ببینم، دیدم یک طرف رو به خرابی و ویرانی است. مناره به شکل ساختمان چهارگوشه‌ای بود که به طرف بالا مرتفع بود؛ اما درش (مدخل) مقداری از زمین بلندتر بود. در مقابل درش، ساختمانی به اندازه ارتفاع مناره وجود داشت. میان آن دو ساختمان، از الواح چوب خشک مانند پل بود که از یکی به دیگری راه داشت و وسیله ارتباط بود. اگر آن لوح چوب را برمی‌داشتند، راه قطع می‌شد. داخل، در جایی برای نشستن نگهبان مناره درست کرده بودند.

در اندرون مناره، غرفه‌های (اتاقک‌های کوچک) زیادی بود. عرض گذرگاه در داخل مناره نه واجب بود و عرض دیوار هم یک وجب. مجموع عرض‌های مناره از چهار طرف، ۱۴۰ وجب بود. مناره روی تل (قله بلندی) قرار داشت. فاصله مناره با شهر یک فرسخ می‌شد؛ در صحرای مستطیل شکل که از سه طرف، آب دریا آن را احاطه کرده بود؛ تا

این که دریا به حصارهای شهر پیوندد و به جز از این راه مناره، بندرگاه راهی نداشت. در این صحرای متصل به مناره این درگاه، قبرستان اسکندریه قرار دارد. در راه برگشتم به مغرب به سال ۷۵۰، دوباره به سراغ مناره بندرگاه رفتم، دیدم خرابی و ویرانی همه جایش رخنه کرده. نه می‌شود به داخل راه پیدا کرد و نه می‌شود از دروازه‌اش بالا رفت. از شگفتی‌های اسکندریه، ستون سنگ مرمر بزرگی است که در بیرون از اسکندریه، آن را ستون حصارها گویند. ارتفاعش به اندازه بلندی نخل بود؛ اما از درخت بلندتر به نظر می‌رسید. این ستون مرمری، یک قطعه سنگ بزرگی بود که روی یک تخت سنگ چهارگوشه‌ای قرار داشت، به‌مانند دکان‌های بزرگ. نفهمیدیم که چگونه آن را ساخته و سنگ‌تراشی کرده بودند. چندان روشن نشد (ابن بطوطه، ۱۳۵۷، ص ۴۰).

مسجدالاقصی (قدس شریف)

ابن بطوطه می‌گوید: سرانجام به «بیت المقدس» رسیدم؛ سومین مسجد شریف در جهان اسلام در فضیلت؛ نخستین قبله‌گاه مسلمانان و جایگاه معراج پیامبر (ص). قدس شهر بزرگی است. روی صخره و سنگ (در کوه) بنا شده است و مسجدالاقصی از مساجد عجیب و زیبای دنیای اسلام است و مسجد بسیار زیبا و جالب توجهی است. می‌گویند در روی زمین، مسجدی به بزرگی مسجدالاقصی نیست. طول مسجدالاقصی از مشرق به غرب، هفتصد و پنجاه و دو ذراع - به ذراع مالکی‌ها - است^۱ و عرض از جانب قبله به داخل مسجد، چهارصد و پنجاه و سه ذراع است.

مسجد از سه طرف در دارد؛ اما از طرف قبله، من فقط می‌دانم که یک در بیشتر ندارد و از آن‌جا، امام مسجد (پیش‌نماز) وارد مسجد می‌شود. مسجد همه‌اش فضای باز و بی‌سقف است، مگر «الاقصی» که در وسط مسجد است و آن مسقف است. الاقصی در نهایت استحکام و اتقان صنعت است. خیلی محکم و دقیق ساخته شده است. کتیبه مسجد، مطالا و با رنگ‌های زیبا رنگ‌آمیزی شده است. علاوه از الاقصی، جاهای دیگر نیز دارای سقف می‌باشند.

«قبة الصخره» از عجایب ساختمان‌ها است و بسیار محکم و در نهایت اتقان و

۱. هر ذراع مالکی، ۲۲ انگشت طول دارد.

استحکام ساخته شده و دارای شکل شگفت‌انگیز و زیبایی است و با ظرافت هنرهای اسلامی مزین گردیده است. مسجد الصخره در جایگاه بلندی در وسط مسجد بنا شده است و به وسیله چندین پله از سنگ مرمر وارد مسجد می‌شوند. قبه الصخره نیز چهار در دارد و مفروش با سنگ مرمر است؛ بسیار زیبا و محکم. مسجد معمولاً از رنگ‌ها و لعاب طلا آغشته شده و از دور، منظره زیبایی را ترسیم می‌کند و شعاع نور آن، چشم را نوازش می‌دهد که زبان از توصیف و گفتار آن عاجز است. از روی قبه الصخره پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به معراج رفته. آن سنگ صلدی است و ارتفاعش به بلندی قامت یک انسان است. در زیر قبه الصخره، گودالی به اندازه خانه کوچکی است که آن‌هم به ارتفاع قامت یک انسان، که به وسیله پله باید به آن‌جا نزول کرد (همان، ص ۷۸ - ۷۹).

جامعه‌شناسی عرفان و تصوف

از گزارش ابن بطوطه چنین می‌توان فهمید که با این‌که جهان اسلام در قرن ۷ - ۸، از نظر سیاسی در یک حالت بحرانی و تشتت به سر می‌برده است؛ ولی از لحاظ فرهنگ اسلامی و معنویت عرفانی، فضای بسیار گسترده و پربرکتی داشته است. برادری اسلامی در همه مکان‌ها و کشورهای اسلامی حاکم بوده و هیچ مسافر و غریبی در سرزمین‌های پهناور اسلامی، خود را غریبه احساس نمی‌کرده است، بلکه مساجد، زوایا و مدارس دینی در سرتاسر جهان اسلام، محبت و برادری دینی را نثار می‌کردند و به نظر می‌رسد در این قرن، فرهنگ عرفانی بر دیگر معارف اسلامی سلطه داشته است.

زاویه‌ها نه تنها یک مرکز علمی - آموزشی، اجتماعی و دینی بوده‌اند، بلکه در کنار عنایت به آموزش و تعلیم و تعلم، به سلوک علمی و عملی و تصوف نیز اشراف داشته‌اند. طالبان دینی، مسافران، جهان‌گردان و غریبان در جهان اسلام از انعام، احسان، هدایا و نذورات برخوردار و همه مدارس و زوایا دارای اموال وقفی، بورسیه طلاب، مسکن و غذا بوده‌اند. سفرنامه ابن بطوطه این حالت معنوی را در چندین جای کتاب گزارش می‌دهد.

مسجد عمرو بن العاص

مسجد شریف و بزرگی بوده و نماز جمعه در آن اقامه می‌شد. راه مسجد از شرق به

غرب و اطراف مشرق مسجد، زاویه‌ای بود که امام ابو عبدالله شافعی در آن تدریس می‌کرد؛ ولی مدارس دینی، بی‌شمار بود. بیمارستان که میان دو قصر ملک منصور قلاوون وجود داشت، زبان از توصیف آن عاجز است. بیمارستان، داروخانه‌ها و ساختمان‌های زیادی داشت. می‌گویند درآمد بیمارستان هر روز هزار دینار بود.

خانقاه‌های قاهره

اما زوایا بسیار زیاد بودند. زوایا را «خوانق»، مفرد «خانقاه» گفته می‌شود. امرا و پادشاهان در ساختن خانقاه و زاویه‌ها با همدیگر رقابت داشتند. هر زاویه‌ای در مصر، مخصوص طایفه‌ای از فقرا (دراویش) بود. بیشتر فقرا عجم بودند؛ اما اهل ادب و معرفت و به طریقه تصوف آشنا بودند. هر زاویه‌ای شیخی داشت و نگهبانی. ترتیب امور و اداره کارها بسیار منظم و عجیب بود.

از درآمد زاویه (اوقاف) هر روزی غذا آماده می‌شد. خادم زاویه غذا را پیش فقرا (دراویش) می‌آورد. هر نفری یک نان و کاسه‌ای آب‌گوشت سهمیه‌اش بود - جداگانه - و کس دیگر در آن شرکت نداشت (سهم نداشت). دو مرتبه در روز به فقرا غذا می‌دادند و در زمستان و تابستان لباس فصل را می‌دادند. فقرا شهریه داشتند، هر نفر ۳۰ درهم. در هر شب جمعه، حلوی شکری پخش می‌کردند. برای شستن لباس، صابون می‌دادند. پول حمام را می‌پرداختند و نفت برای چراغ ... این‌ها برنامه مجردان بود؛ اما معیل‌ها و آن‌هایی که زن داشتند، زاویه‌ای جداگانه داشتند.

برنامه سلوکی زاویه‌ها این‌طور بود که فقرا وظیفه داشتند در پنج وقت نماز در مسجد حاضر شوند و در زاویه بخوابند (بیرون نروند). اجتماع و درسشان در زیر گنبد زاویه باید تشکیل شود. از درآمد زاویه این موضوع بود که به هر فقیری، سجاده‌ای داده می‌شد مخصوص او... . وقتی نماز صبح را می‌خواندند، سوره فتح، ملک، عم را لازم بود بخواند؛ سپس نسخه‌های قرآن‌ها توزیع می‌شد. بخش بخش (درویش) جزئی از قرآن را می‌خواند، قرآن را ختم می‌کردند، ذکر می‌گفتند؛ سپس قاریان به سبک قراء مشرق زمینیان، قرآن می‌خواندند.

عین همین برنامه را در نماز عصر، (شب) اجرا می‌کردند. از جمله درآمدهای زاویه‌ها، یکی هم این بود که فرد ابتدایی آن که می‌خواست به زاویه بیاید، ابتدا درحالی که کمرش را

با دستمالی (چیزی) می‌بست، در دم در زاویه می‌ایستاد ... و در دوشش، سجاده‌ای داشت؛ در دست راستش عصا و چوب‌دستی و در دست چپش آفتابه‌ای. دربان خادم زاویه می‌دانست که او را کجا باید اسکان دهد. از او می‌پرسید از کدام شهر آمده است و به کدام زاویه وارد شده، شیخش کیست؟ وقتی خادم به‌درستی گفتارش اذعان می‌کرد، او را اجازه می‌داد که وارد زاویه شود و فرش و سجاده‌اش را در جای مناسبی پهن کند. وضوخانه را به او نشان می‌داد که تجدید وضو کند. فقیر پس از وضو گرفتن روی سجاده‌اش قرار می‌گرفت و درست در وسط آن می‌نشست. دو رکعت نماز می‌خواند و سپس با شیخ و همراهان مصافحه می‌کرد (دست می‌داد) و در کنار آن‌ها می‌نشست.

از برنامه خانقاه‌ها این بود که روز جمعه، خادم زاویه همه سجاده‌های فقرا را جمع می‌کرد و آن‌ها را به مسجد می‌برد و در آن‌جا پهن می‌کرد. فقرا دسته جمعی همراه شیخ و استاد خود وارد مسجد می‌شدند و هر فردی روی سجاده خود نماز می‌گزارد. وقتی از نماز فارغ می‌شدند، طبق روال روزانه خود به قرائت قرآن می‌پرداختند و سپس بعد از اتمام برنامه، همراه استاد خود دسته جمعی به زاویه برگشته و استراحت می‌کردند (ابن بطوطه، ۱۳۵۷، ص ۵۶-۵۷).

این چنین ابن بطوطه وضع تحصیلی، سلوکی، عبادی و برنامه آموزشی زوایا را گزارش می‌دهد و ترسیم جالبی از فضای عرفانی و معنوی خانقاه‌ها در قرن ۷ و ۸ ارائه می‌نماید. در عصر حاضر، می‌توانیم چنین توصیف میدانی را به نوعی جامعه‌شناسی عرفانی تلقی کنیم و بر گزارشی دقیق و علمی ابن بطوطه آفرین گوییم. نمونه‌ای دیگر خرقة پوشی صوفیان است.

خرقة پوشی صوفیان در اصفهان

از امتیازهای ابن بطوطه در مشاهده‌های خود از مردم سرزمین‌های اسلامی این است که کمتر از مردم شهری و کشوری که دارای تمدن‌اند، چهره نامناسب و نامطلوبی ارائه می‌دهد. البته در مورد وحشیان آفریقا و مالدیو که از لخت و عریان بودن زن و مرد گزارش می‌دهد، آنان را به بی‌حیایی و عدم مبالات یاد می‌کند (همان، ص ۶۸۸). از مردم شیراز و اصفهان به نیکی یاد می‌کند. ابن بطوطه مشاهده‌های خود را این گونه توصیف

می‌کند: اصفهانیان اندام‌های زیبا دارند. سفید درخشان متمایل به سرخی‌اند. آن‌ها غالباً شجاع و بزرگوارند. کریم‌اند و در میان خودشان رقابت وصف‌ناپذیری در اطعمه و خوراکی‌ها دارند (همان، ص ۲۱۴). ابن بطوطه طبق معمول به مدت ۱۴ روز، میهمان شیخ قطب‌الدین بوده است و از انواع غذاها، خربزه، انگور، انار و دیگر میوه‌جات اصفهان بهره می‌گرفت. او در اصفهان از دست شیخ، لباس «هزار میخی» که لباس دراویش بوده است، دریافت کرده و به حلقه اهل عرفان درآمده است. ابن بطوطه سلسله مراتب صوفیانی را که خرقة پوشیده‌اند، به این ترتیب می‌شمارد: شیخ قطب‌الدین (پسر)؛ شیخ شمس‌الدین (پسر)؛ تاج‌الدین محمود (پسر)؛ شهاب‌الدین علی الرجاء؛ و او از شیخ شهاب‌الدین سهروردی، از استادش شیخ ضیاء‌الدین ابی النجیب سهروردی، از عمویش وحیدالدین عمر، از پدرش علی بن عبدالله معروف به «عمویه»، و او از شیخ رضی فرج زنجانی، از شیخ احمد دینوری، از امام ممشاد دینوری، از شیخ محقق علی بن سهل صوفی، از ابوالقاسم ابن جنید، از سری سقطی، از داود الطائی، از حسن بن ابی بصری، از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) (ابن بطوطه، ۱۳۵۷، ص ۲۱۶).

نقد ابن تیمیه

ابن بطوطه در گزارش‌ها و مشاهده‌های خود از دمشق (سوریا) و گزارش ائمه چهارگانه اهل سنت در مسجد اموی، داستانی را از ابن تیمیه نقل می‌کند و از کج‌اندیشی و انحراف‌های او سخن می‌گوید: در دمشق از بزرگان فقه‌های حنبلی، تقی‌الدین ابن تیمیه، بزرگ شام بود. ابن تیمیه در رشته‌ها و فنون زیادی حرف می‌زد، جز این‌که در عقل او چیزی (انحرافی) بود. مردم شام او را احترام زیاد قائل بودند... ابن تیمیه بالای منبر موعظه می‌کرد. روزی در مسأله‌ای حرف زد که فقیهان به سخنش اعتراض کردند و آن را انکار نمود. داوری نزد ملک ناصر (پادشاه شام) بردند. شاه دستور داد که او را به مصر (قاهره) تبعید نمایند. فقها و قاضیان پیش ملک ناصر گرد آمدند و از میان آن‌ها شرف‌الدین زواوی مالکی، منکرات ابن تیمیه را شمرد. قاضی‌القضات از ابن تیمیه پرسید چه می‌گویی؟ گفت: (می‌گویم) لا اله الا الله. چندین بار این جمله را تکرار کرد و گفتار خود را تکرار نمود. ملک ناصر گفت ابن تیمیه را زندان بردند. او در زندان کتابی تصنیف

کرد در تفسیر قرآن و آن را «البحر المحيط» نامید در ۴۰ جلد. مادر ابن تیمیه وساطت کرد که شاه او را ببخشد. دستور داد آزادش کنند. ابن تیمیه دوباره حرف‌هایش را از سر گرفت [و مسلمانان را تکفیر نمود و آنان را مشرک خواند]. من (ابن بطوطه) در آن موقع در دمشق بودم. در روز جمعه، ابن تیمیه در مسجد جامع اموی مردمان را موعظه می‌کرد. از جمله سخنان او این جمله بود: خداوند به آسمان نزدیک نزول می‌کند، مانند این که من از منبر پایین می‌آیم و او سپس یک پله از منبر پایین آمد. فقیه مالکی ابن الزهراء به سخن ابن تیمیه اعتراض کرد و آن را انکار نمود. مردم به سوی فقیه مالکی هجوم آوردند و او را با دست و لنگه کفش می‌زدند؛ آن قدر که عمامه‌اش از سرش افتاد. مردم شام و فقهای مالکی از سوی ملک ناصر، اعتقادهای انحرافی ابن تیمیه را منتشر ساختند (همان، ص ۱۱۲).

فرهنگ سیاهان در کشور ماقادیشو

سعدی در گلستان می‌گوید: جهان دیده بسیار گوید دروغ. من نمی‌دانم این داوری سعدی چگونه است؟ اما ابن بطوطه که جهان گردی است که در طول ۳۰ سال مسافرت خود، کشورها، ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلفی را دیده است و از طرف دیگر فقیهی اسلام‌شناس است، شاید این سخن سعدی را درباره وی نپذیریم و چنین بپنداریم که او در گزارش‌های خود آن چه را دیده است، گزارش می‌دهد و این جمله، امروزه همان علم (Science) به اصطلاح امروزی است که حداقل در دید دانشمندان عصر حاضر از اعتبار زیادی برخوردار است؛ چراکه گفته‌اند «شنیدن کی بود مانند دیدن». بالاخره ابن بطوطه از سفر خود به قاره آفریقا (کشور نژاد سیاه) سخن می‌گوید و از فرهنگ و آداب و رسوم، لباس و تفاوت آن‌ها گزارش می‌دهد. ابن بطوطه بعد از ۱۵ روز به شهر ماقادیشو (موگادیشو، پایتخت تانزانیا) وارد می‌شود.

او هم‌چنان که عادت و روشش بوده است، میهمان قاضی شهر می‌شود و همراه او به دیدن پادشاه موگادیشو که مسلمان و به نام ابوبکر بن شیخ عمر بوده، وارد می‌شود و در میهمانی پادشاه شرکت می‌کند. قاضی گفت که پادشاه دستور داد که به دارالطلبه (احتمالاً مهمان‌سرای طلاب) بروم. این خانه برای میهمانی طلاب اختصاص داشت. قاضی دست

مرا گرفت و مرا به این خانه (مهمان‌سرا) آورد و آن (خانه) در کنار نزدیک خانه شیخ (پادشاه) بود؛ بسیار مرتب، مفروش و همه وسایل پذیرایی آماده بود. از خانه پادشاه غذا آوردند. یکی از وزیران دربار که مسئول میهمان‌ها بود (وزیر تشریفات)، گفت: مولانا (پادشاه) سلام رسانید و به شما خیر مقدم گفت. بعد طبق غذا را زمین گذاشت و ما شروع به خوردن غذا کردیم. غذایشان برنج بود که با روغن پخته شده بود. آن را در یک طبق تخته‌ای بزرگ گذاشته بودند و چندین صفحه کوشان^۱ روی آن بود.

مردم موگادیشو موز را پیش از رسیدن آن (مرتبه کالی) در شیر می‌پزند و آن را روی ظرفی می‌گذارند و ماست مخلوط را نیز در ظرفی می‌ریزند و روی آن لیموی ترش غلیظ می‌ریزند. همین‌طور دانه‌های فلفل تند، نمک، زنجبیل سبز و عنبه‌ای مانند سیب بی‌دانه توی غذا قرار می‌دهند. (معجونی از همه قبیل). این غذا را بسیار شیرین درست می‌کنند و مانند میوه آن را می‌خورند و آن را در لیموی بسیار ترشی می‌گذارند و درون سرکه می‌نهند. میهمانان بعد از آن که از برنج چرب می‌خورند، مقداری از معجون تناول می‌کنند. یک نفر از اهل موگادیشو، به اندازه یک جماعت معمولاً غذا می‌خورد. آن‌ها (از این جهت) بسیار چاق و هیکل‌دار می‌باشند. وقتی غذا تمام شد. قاضی برگشت. ما سه روز در آن‌جا اقامت داشتیم. هر روز سه وعده (از آن غذاها) برایمان می‌آوردند. این (میهمانی سه روزه) عادت آن‌ها بود. در روز چهارم، قاضی همراه طلاب و یکی از وزرای شیخ (پادشاه) پیش من آمدند و لباسی آوردند. لباس مردم موگادیشو یک لنگ ابریشمی بود که آدمی آن را به کمرش می‌بست، به جای شلوار (آن‌ها شلوار نداشتند و آن را نمی‌شناختند) و تن‌پوشی از پارچه علامت‌دار مصری، قبایی کمر باریک و عمامه‌ای مصری نشان‌دار. به همراهان نیز لباس‌هایی درخور حال آن‌ها. آن وقت همگی به مسجد جامع آمدیم و در پشت اتاق کوچکی نماز خواندیم. وقتی شیخ (پادشاه) از اتاق خارج شد با قاضی به او سلام کردیم. خوش آمد گفت؛ آن وقت با زبان خودشان با قاضی حرف زد و سپس با زبان عربی به من گفت: قَدِمْتَ خَیْرَ مَقْدَمٍ (خوش آمدید).

۱. منظور از «کوشان» خورشی از مرغ، گوشت، ماهی و بقولات بود. امروزه این نوع در کشورهای عربی - آفریقایی معمول است.

کشور ما را مشرف ساختی و با ما آشنا شدیدی. وقتی که کسی وارد می‌شد و سلام می‌کرد، به مانند عادت مردم یمن، انگشت سبابه خود را بر زمین می‌گذاشت و سپس آن را روی سرش می‌گرفت و می‌گفت: اَدَامَ اللّٰه عَزَّک (ایام عزت مستدام) (ابن بطوطه، ۱۳۵۷، ص ۲۷۱ - ۲۷۲).

اخلاق سیاهان

ابن بطوطه مسافرتش را ادامه می‌دهد و از کشورهای آفریقای مرکزی (کشور مالی) دیدن می‌کند و از کیفیت معاشرت آن‌ها سخن می‌گوید. وی حتی بازی و روش شمشیرزنی و سپس درباره محاسن اخلاقی مردم مالی توضیح می‌دهد و می‌گوید:

از کارهای زیبای سیاهان این است که ظلم و ستم در میان‌شان بسیار کم است. مردم مالی از ستم کردن و جفا پرهیز دارند و به دورند. پادشاهان هرگز اجازه نمی‌دهند که کسی به دیگری ظلم و ستم روا بدارد. امنیت در شهرشان حاکم است. نه مسافر و نه مقیم از دزد و چپاول‌گر نمی‌ترسد و در امن است.

اگر کسی از سفیدپوستان بمیرد و ثروت فراوان داشته باشد، هرگز کسی از سیاهان به آن دست نمی‌زند. حتی اگر ثروت انبوه و بسیار کلان باشد، آن را در پیش فرد قابل اعتمادی از سفیدپوستان به امانت می‌گذارند تا به مستحقش برسد. مردم مالی همواره به نمازشان اهمیت فراوان می‌دهند و نماز را با جماعت می‌خوانند. حتی فرزندان‌شان را (در تساهل به نماز) تنبیه می‌کنند. در روز جمعه و به هنگام نماز جمعه، اگر کسی صبح زود به مسجد نرود، نمی‌تواند از کثرت جمعیت جا پیدا کند.

چنین مرسوم است که هر کسی ابتدا غلامش سجاده آفایش را در جایی مناسب در مسجد پهن می‌کند تا اربابش به مسجد رود و روی آن نماز بخواند. سجاده نماز مردم مالی از الیاف درختی است شبیه خرما (نخل) و بی‌ثمر. از همین الیاف درخت، لباس‌های سفید و زیبایی می‌بافند و آن را در روز جمعه (در نماز می‌پوشند). اگر کسی فقط یک پیراهن کهنه داشته باشد آن را می‌شوید و تمییز می‌کند و با آن به نماز جمعه حاضر می‌شود. مردم مالی به قرآن و حفظ آن عنایت مخصوصی دارند و قرآن را حفظ می‌کنند. حتی بر فرزندان‌شان در صورت تخلف از حفظ قرآن، زنجیر نیز می‌زنند و زنجیر را باز نمی‌کنند تا این که قرآن را حفظ کند.

ابن بطوطه می‌گوید: روز جمعه پیش قاضی رفتم، دیدم فرزندانش زنجیر به گردن دارند. گفتم: آیا آن‌ها را آزاد نمی‌کنی؟ گفت: نه! هرگز زنجیر را بر نمی‌دارم تا قرآن را حفظ نمایند. روزی به جوانی از آنان برخوردم، جوان زیبایی بود، لباس‌های فاخر و پرقیمت به تنش بود؛ اما در پایش زنجیر سنگینی داشت. به همراهم گفتم: این جوان چه کرده است؟ آدم کشته است؟ جوان فهمید و خندید. به من گفتند: او را زنجیر زده‌اند که قرآن را حفظ کند!

البته در کنار این گزارش، ابن بطوطه از کارهای زشت مردم مالی نیز حکایت‌هایی دارد که معمولاً غلامان و کنیزان، دختران صغیر عریان و بدون ستر در میان مردم ظاهر می‌شوند. او می‌گوید: او خود این وضع را دیده است. باز می‌گوید: دیدم که بیشتر مردم میته حیوانات (سگ‌ها و الاغ‌ها) را می‌خورند (ابن بطوطه، ۱۳۵۷، ص ۶۹۸).

آیین سوزاندن زنان

شاید کمتر کسی از مسلمانان است که شرق و غرب جهان را دیده باشد؛ ولی ابن بطوطه گوی سبقت را در این زمینه ربوده و مناطق و کشورهای مختلف در قاره (آسیا - آفریقا) را کاملاً دیده و گزارش تهیه کرده و از آداب و رسوم مردم آن دیار، دیدنی‌های خود را بازگو می‌کند. جالب این‌که احتمالاً در این مهاجرت‌ها تنها نبوده، بلکه همراه عده‌ای از عرب و عجم که گاهی به ۲۲ نفر می‌رسیدند، به جهان‌گردی پرداخته است. او می‌نویسد: وقتی خواستیم از شهر ابوهر (از بلاد هند) بیرون رویم، مجموعاً ۲۲ نفر بودیم که مرکب از عرب و عجم ... که با کافران به جنگ پرداختیم و چندین نفر از آنان را کشتیم... اسبان‌شان را گرفتیم. این اسب که مجروح شده بود را رفقای ترک خوردند... (همان، ص ۴۲۹). سپس ابن بطوطه مشاهده‌های خود را از مراسم سوزاندن زنان هندی همراه شوهر مرده خود گزارش می‌دهد.

... پس از آن‌که با آن شیخ (علم‌الدین) ملاقات کردم و برگشتم ... دیدم مردم از مردم قشون ما (همان عده معین) هراسان و سراسیمه هستند و همراه آنان، بعضی از دوستان ما هم بودند... پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: کافری از مردم هند مرده است، آتش روشن کرده‌اند که او را بسوزانند و زنش را همراه شوهر خود می‌سوزانند. وقتی آن دو سوختند،

دوستان ما آمدند و گفتند که زن خود را به شوهرش چسبانده و خود را به گردنش آویزان کرده تا این که همراه او سوخت!

بعد از این ماجرا دیدم در این کشور، زن هندو خود را آرایش داده و مسلمان و کافر به دنبالش افتاده‌اند. طبل می‌زنند، بوق و شیپور می‌نوازند و همراه آن زن، برهمنی‌ها و بزرگان هندو هستند. اگر این حادثه در شهری بزرگ که پادشاه و امیر داشت، اتفاق می‌افتاد، از پادشاه در سوزاندن زن اجازه می‌طلبیدند و او اجازه می‌داد که زن را همراه شوهرش بسوزانند.

روزی دیدم هفت نفر از هندو مرده است. سه نفرشان، هر سه زن داشتند. اتفاق کرده‌اند که زنان را بسوزانند. سوزاندن زن پیش هندیان موضوعی اخلاقی است و به اصطلاح مستحب است و نه واجب؛ اما اگر کسی از زنان خود را همراه شوهرش بسوزاند، بر خانواده و فامیل خود اعتبار و آبرو و شرافت اکتساب کرده است و نسبت به شوهرش وفادار محسوب می‌شود؛ اما اگر زنی خود را نسوزاند، لباس خشن می‌پوشد و پیش خانواده‌اش شرمنده است که او زن باوفایی نبوده است؛ اما اجبار نمی‌شود که باید خود را آتش بزند.

پیش از آن که آن سه زن خود را بسوزانند، سه روز جشن گرفتند؛ می‌زدند، می‌رقصیدند و شادی می‌کردند؛ می‌خوردند و می‌نوشیدند؛ انگار که دنیا را وداع می‌کنند. زنان از سرتاسر شهر می‌آیند با این سه زن وداع می‌کردند. در روز چهارم به هر زنی (از سه نفر) اسبی داده شد که بر آن سوار شوند. اسب‌ها را آذین بسته بودند و عطر زده بودند. خوش‌بویشان کرده بودند. در دست راست زنان، یک گردوی هندی (توپ) بود که با آن بازی می‌کردند و در دست چپ زنان آینه‌ای بود که در آن خود را نگاه می‌کردند. برهمنان (روحانیان هندی) و قوم و خویشان زنان، آنان را احاطه کرده بودند. طبل‌ها نواخته می‌شد؛ بوق و شیپور زده می‌شد. هر یکی از هندوها به زنان می‌گفتند: سلام مرا به پدرم، برادرم، مادرم یا دوستم برسان. زن پاسخ می‌داد: چشم و می‌خندید.

من هم [ابن بطوطه] همراه دوستان راه افتادیم ببینیم که زنان چگونه خود را آتش می‌زنند. سه مایل همراه هندو رفتیم تا به یک جای مظلوم و تاریک رسیدیم. پر از انبوهی درخت و آب. درختان چنان به همدیگر تودرتو شده بودند که سایه به زمین نمی‌افتاد. در میان درختان چهار قبه (گنبد) وجود دارد. زیر هر گنبدی بتی از سنگ و میان قبه‌ها و

گنبدها حوض آبی است. زیر درختان انبوه که اساساً هیچ نوری از لابه‌لای برگ‌های درختان، روی آب حوض تالُلُو نمی‌کند؛ انگار که این‌جا حفره‌ای از جهنم است.

وقتی زنان به کنار حوض رسیدند، لباسشان را کردند و در آب فرو رفتند. هر چه لباس و زیورآلات داشتند، صدقه دادند. بعد به هر یکی از زنان، لباس پنبه‌ای خشنی دادند. این پیراهن‌ها را در کمر زن و یا در آن‌ها و شانه‌شان گره زدند. آتش در گودالی کنار حوض آب شعله می‌کشید. روی آتش روغن کنجد پاشیدند. لهیب آتش افزایش یافت. در این میان، ۱۵ نفر مرد که در دستشان دسته‌هایی از بوته گندم بود و ده نفر دیگر، هیزم‌های خشک داشتند، آتش را شعله‌ورتر ساختند. طبل‌ها نیز بوق و کرنا و شیپور نواخته می‌شد. منتظر بودند که ببینند زنان چه اقدامی خواهد کرد. دیدم یکی از زنان، وقتی به کنار شعله آتش رسید و ملحفه آتش گرفته را دید، گفت: آتش مرا می‌ترسانی؟ کنایه از این که مرا از آتش ترسی نیست (همان، ص ۴۳۱).

درحالی که می‌خندید، خود را درون آتش انداخت. در این موقع، طبل‌ها و شیپور نواخته می‌شد. آتش شعله می‌کشید و زنان در آتش غلط می‌خوردند. در این موقع، مردان چوب‌ها و هیزم‌های آتشی را روی نعش زنان گذاشتند که تکان نخورند. صدای هلهله و نار بلند شد و زنان همراه مردان سوختند (همان). وقتی این حادثه را دیدم داشتم، سکت می‌کردم و نزدیک بود که از اسبم بیفتم. دوستانم زود مرا گرفتند، آب آوردند رویم را شستند. به حال آمدم و برگشتم.

و همین‌طور هندیان خود را غرق می‌کنند و در رود گنگ خود را به آب می‌افکنند. آب گنگ، پیش هندیان مقدس است و غرق در آب را نوعی «حج» می‌دانند و خاکسترهای مردگان را در آب می‌ریزند و می‌گویند بهشت می‌روند. وقتی یک هندو خود را در آب غرق می‌کند، به حاضران می‌گوید: گمان نکنید که من خود را به جهت مال دنیا یا کم‌ثروتی در آب غرق می‌کنم. من می‌خواهم به کُسای (نام خداوند است) تقرب جویم؛ سپس خود را به آب می‌اندازد. وقتی مردم جنازه او را بیرون می‌آورند، آتش می‌زنند و خاکستر آن را به دریا می‌ریزند (همان).

ویل دورانت می‌گوید: این رسم شوم ساتی (Sati) از دوران اسکندر در هند رواج داشته و یک قبیله پنجابی به نام «کتابی» ساتی را به شکل قانون درآورده بود تا همسران را از

مسموم کردن شوهران باز دارد. در آغاز برهمنان با آن مخالف بودند، بعد آن را پذیرفتند و سرانجام برایش یک ضمانت اجرایی دینی تراشیدند؛ به این معنا که آن را به پیوند زناشویی تعبیر کردند. زنی که یکبار با مردی وصلت کرد تا ابد از آن اوست و در زندگی‌های بعدی هم به او خواهد پیوست. این رسم در سلسله تیموریان (اکبر شاه) به‌رغم تنفر مسلمانان رواج داشت. حتی اکبر شاه قدرت‌مند هم نتوانست آن را براندازد. به‌تدریج که هند با اروپایی‌ها تماس‌های بیشتری پیدا کرد، رسم ساتی (Sati) هم کم‌کم از رواج افتاد (دورانت، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۶۶).

با وارد شدن صنعت و اندیشه‌های غربی، عبادت قدیمی مرد هندی مورد تهدید قرار گرفت. سن ازدواج بالا رفت و آزادی زن بیشتر شد. زن را نمی‌توان به کارخانه کارند مگر این که او را از خانه باید بیرون کشاند. او بر طبق قانون حق دارد درآمدش را برای خویش نگاه دارد. بسیاری از اصلاحات واقعی به دنبال این آزادی به دست آمده است. به ازدواج در خردسالی رسماً پایان داده شد (۱۹۲۹م) و ساتی از میان رفت (۱۸۲۹م). این مصلحان هندی همچون موهن روی بودند که به رسم ساتی پایان دادند (همان، ص ۶۹۱).

نتیجه‌گیری

امروزه خواندن فرهنگ ملت‌ها، حتی در میان اقشار عادی و بومی هر منطقه و کشوری، به نوعی شناخت فرهنگی آن جامعه به حساب می‌آید و فرهنگ ملت‌ها به نام علم انسان‌شناسی و مردم‌شناسی به رسمیت شناخته شده است. جا دارد که از این منظر کتاب ابن بطوطه مورد مطالعه اندیشمندان مسلمان قرار گیرد. در کشور ما ایران، آنچه منبع معرفتی فرهنگی قرار گیرد، از دو منبع منطقه الهام گرفته می‌شود. از میان کشورهای خاورمیانه، بیشتر کشور لبنان و مصر و کتاب‌های دانشمندان عرب‌زبان مصری یا لبنانی، منبع و ذخیره علمی متفکران و اندیشمندان ما بوده است.

جرجی زیدان، طه حسین، احمد امین، سید قطب، فرید وجدی، جورج جورداق، رشید رضا و عمر فروخ (رئیس فرهنگستان سوریه) الهام‌بخش اندیشه‌های نویسندگان و مترجمان و به‌ویژه اسلام‌گرایان بوده‌اند.

دیگر ابتکاری و نوآوری در زمینه اندیشه و فکر و فرهنگ دیده نمی‌شود. و در حوزه و

دانشگاه هم ترجمه روند حاکم بر نظام اندیشه دانشگاهیان در زمینه همه علوم انسانی است. حتی اگر سازمان «سمت» را ملاحظه نماییم که در جای خود نعمتی بزرگ در جهت دادن علوم بوده است. بیشترین تولید علمی و فکری، آن جا هم، باز ترجمه‌ای از منابع غربی است.

اگر بعد از انقلاب اسلامی در حوزه علمیه، تحولات مهمی صورت گرفت و در دانشکده‌های علوم انسانی متعددی به وجود آمد و طلاب جوان با اشتیاق فراوان وارد صحنه شدند؛ اما آن چه باز بیشتر مورد توجه قرار گرفت، آشنایی با زبان انگلیسی است که امروزه زبان علمی محسوب می‌شود و ترجمه کتاب‌های علوم انسانی از منابع غربی است. باید با عزمی راسخ و به دنبال بیداری اسلامی، رنسانس حقیقی در عرصه علم و اندیشه را به وجود آورد. در این زمینه، باید از نوآوری‌های عصر استفاده کرد، در آن تأمل نمود، جدی گرفت، علوم انسانی را بازسازی کرد و خلأ معرفتی عصر جدید را که نسل جوان مسلمان به دنبال آن است، پر ساخت.

عصر خیزش علمی قرن چهار و پنج را که عصر طلایی تمدن اسلامی نام گرفته، باید احیا کرد و روح علمی و ابتکار اندیشه را به وجود آورد؛ ولی این احیاگری به روش و متد نیاز دارد و اندیشمندان باید در آن زمینه تلاش کنند.

منابع و مأخذ:

۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، رحله ابن بطوطه، قاهره، مصطفى محمد، ۱۳۵۷.
۲. اللواتی طنجه‌ای (ابن بطوطه)، محمد بن عبدالله؛ الرحله؛ بیروت: دارالکتب العمیه، ۱۹۸۷.
۳. نقولا، زیاده؛ الجغرافیه و الرحلات عند العرب؛ بیروت: دارالکتب اللبنانی، [بی تا].
۴. حرب، طلال؛ مقدمه رحله ابن بطوطه؛ بیروت: دار مکتب العلمیه، ۱۹۸۷ م/ ۱۴۰۷ ق.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه العبر؛ کویت: دارالعلم، ۱۹۶۷.
۶. فریزر، جیمز جرج؛ شاخه زرین؛ ترجمه کاظم فیروزمند؛ تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۸.
۷. دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ج ۱، [بی تا].

Cultural Studies in the Travelogue of Ibn Baṭūṭah in the Eighth Century

Sayyid Muḥammad Thaqafī*

Abstract

Travelogues are historically oriented texts that record the observations of their authors in regards to geographical and cultural issues. In many cases these texts, which are also accompanied by analyses and can provide researchers with a plethora of historical information for their sociological studies, are in the present era largely overlooked. The paper at hand applies itself to the study of the culture of Muslim societies from the perspective of Ibn Baṭūṭah. He writes not only about cities, sacred places, and schools, but also provides descriptions and analyses of the culture of various people. Some of these treatises pertain to things such as the way of life of the mystics, a critique of Ibn Taymiyyah, an accurate analysis of the interactions of the blacks of Tanzania, and the custom of burning widows in India.

Keywords: Travelogue, *Riḥlah*, Ibn Baṭūṭah, social thought, social history.

* . Assistant Professor of Sociology of Religion; Islamic Azad University- Central Tehran Branch.